



کتابخانه درفش کاویانی

WWW.KETABNET.BLOGFA.COM

POOYA_RBT@YAHOO.COM

استعمار و استعمار

تهیه و تنظیم


پویا ربانی

کتابخانه درفش کاویانی افتخار دارد تا بهترین و برترین کتابهای پارسی

را در اختیار علاقه مندان و عاشقان کتاب قرار بدهد

تقدیم به تمام پارسی زبان های جهان

تمام حقوق نشر این اثر الکترونیکی به کتابخانه درفش کاویانی تعلق دارد ©





هشدار :

تمام حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به کتابخانه درفش کاویانی می باشد
و هرگونه کپی برداری از این اثر الکترونیکی غیره مجاز و کاری غیره اخلاقی
محسوب می شود



فرب اصلاحات سیاسی را نخوریم ، از چاله ای به چاهی دیگر نیفتیم

تجربه نشان داده است که ملت های مشرق زمین هرگاه از خواب غفلت بیدار شده اند و به تباهکاری و فساد حکومت خود پی برده اند ، با شجاعت و فداکاری قیام کرده و طومار حکومت های فاسد و مستبد را درنور دیده اند . ولی متأسفانه اگر از چاله ای بیرون آمده اند ، در چاهی سرنگون شده اند .

فرب نخوریم . هر کلمه سیاسی را دقیقاً تجزیه و تحلیل کنیم . معانی واژه ها را بشناسیم . دیگر گول خوردن کافست .

در این مختصر مقاله به سوابق چند واژه اشاراتی می کنم و رازی بزرگ را برای خوانندگان عزیز فاش می نمایم به این معنی که جهانخواران و استعمارگران در طی دو قرن اخیر برای اعمال نفوذ در کشورهای (طعمه) از اصطلاحاتی بهره برداری کرده اند که روشنفکران کشور مورد تهاجم با آنها همگامی و همکاری نموده اند . و هنگامی از اصل برنامه های استعماری آگاهی یافته اند که دیگر کار از کار گذشته بود .

استعمار و استثمار

معنی استعمار و استثمار

استعمار يك اسم مصدر عربي است بمعني طلب آباداني كردن و آباداني خواستن!! همچنانکه استثمار هم بمعني ثمر خواستن و میوه چیدن میباشد . این دو واژه با معانی فریبنده و ظاهری خود، در مدت دو قرن گذشته باعث تیره روزی و فلاکت و بدبختی نود درصد مردم عالم در آسیا و آفریقا و استرالیا شده است.

در طول دو قرن سیاه گذشته، در سراسر مشرق زمین از خون بیگناهان سیل ها براه افتاده، مردم تحت ستم بسودایی دست یافتن به آزادی و استقلال بجان هم افتاده اند ، برادرکشی ها کرده اند . ای بسا آرزوها که بر باد رفته، و چه بسا نامهای بلند آوازه و تاریخ ساز که از یاد رفته.

سابقه تاریخی استعمار و استثمار

آنچه بنظر میرسد سابقه تاریخی واژه استثمار قدیمی تر از استعمار میتواند باشد. زیرا ثمر خواستن و در نهایت ثمر بردن و بهره وری از نیروی کار موجودات ضعیفتر سابقه ای طولانی تر دارد ، در حد اولین زندگی اشتراکی موقت و یا دائمی در میان يك آدمیزاده با موجود جاندار دیگر.

یعنی از آنزمان که انسانی قوی تر متوجه شد با استفاده از قدرت بدنی خود میتواند طعمه و یا شکار موجودی دیگر اعم از انسان یا حیوانی تصاحب کند و یا از روزی که در حال جنگ برای شکار يك گاو یا يك اسب متوجه شد که میتواند روی کول آن حیوان سوار شود و شکار نگون بخت مقداری بدود ، متوجه شد که میشود که از ثمره تلاش دیگران بهره مند گردید.

بدون تردید استثمار بمعنی واقعی کلمه (امروزی) از آن دوران بسیار بسیار دور معمول شد که جانداري رام انسان دویا گردید.

سلطه گری و سلطه طلبی

سلطه گری و بهره بردن استثمارانه از امکانات موجود ضعیفتر، ممکن نیست مگر با سلطه طلبی. اگر ستم کشی نبود، ستمگری وجود نداشت.

تا که اندر سوختن پروانه بی پروا نگشت

شمع در سوزاندن پروانه بی پروا نشد

شیر را باد غم ما و شما نشکست پشت

زانکه از اول چو خر رام شما و ما نشد

تاکنون چشم کسی ندیده است که پلنگ یا شیر یا حتی یک گربه بارکشی کند. خر و اسب و گاو و سایر حیوانات اهلی همه بار می کشند، همه مورد ستم قرار میگیرند، کتک میخورند، کمرشان زیر بار خم میشود، پاهایشان میلرزد و از فشار باز به زمین میخورند. صاحب ستمگر و بیرحم آنان وقتی زمین خورده اند دمشان را می کشند، با لگد به بیضه هاشان میزنند، تا حیوان بارکش اهلی و معصوم از جا برخیزد و به بارکشی ادامه دهد.

چرا این ستم ها نسبت به شیر نر اعمال نمیشود؟ چرا پلنگ به چنین روز سیاهی دچار نمیردد جواب خیلی ساده است: خر و اسب و گاو و شتر حیوانات اهلی هستند و شیر و بپر و سایر حیوانات درنده وحشی!

این لقب اهلی و وحشی را انسان حیلہ گر، روی جانوران مختلف گذاشته. اهلی یعنی توسری خور، بارکش، سلطه طلب، ایله، ترسو و ضعیف. و وحشی یعنی موجودی که زیر بار ستم نمیرود و استقلال رای دارد. بمحض مشاهده عملی تجاوزکارانه، لحظه ای آرامش و سکوت از خود نشان نمیدهد و موجود متجاوز را پاره پاره میکند.

نه آن جانور بارکش اهلی است و نه درنده حق طلب، وحشی.

جالب اینجاست که این انسان سلطه جو و حق ناشناس و بیرحم، تمام حیوانات اهلی را که برایش عمری بیگاری کرده اند، بارکشیده اند، مورد انواع و اقسام تجاوزات قرار گرفته اند، میکشد و میخورد، خودش را، بچه هایش را و حتی نوزاد زنده در داخل شکمش را، ولی حیوانی که میگویند وحشی است، آدم را می درد و میخورد. از او میترسند، در قفس نگاهش میدارند و از تماشایش لذت میبرند.

کنت دوگوبینو، در باره عقیده اروپائیان نسبت به مردم مشرق زمین مینویسد:

...مردمانی که کمتر وسواس اخلاقی دارند... مردم مشرق زمین را در حکم عجایب فراموش شده و گمشده در گوشه های جهان میدانند... آنانرا بی ارزش و حتی وحشی تصور می کنند... اگر تسلیم طمع اروپائیان شوند، به آنان بنده خو، برده صفت، چاپلوس و خائن و خودفروخته لقب میدهند و اگر در مقابل خواسته های اروپائیان مقاومت نمایند به آنان خونخوار، وحشی و غیرمتمدن لقب میدهند.

برای این روحیه که در اکثر داوران جهان غرب با شدت وجود دارد و تمام اروپائیان از آن پیروی می کنند. حق و عدالت اینست که اروپا مرکز جهان میباشد و آدم هانی که متعلق به سرزمین های دیگر، یعنی مشرق زمین اند، حق و سهم آب و هوا و آفتاب اروپا را می دزدند.

کار جنون اروپائیان در تاریخ استعمارگری واقعاً به تماشا کشیده است. کنت دوگوبینو در باره این داوران اروپایی اضافه میکند...: این داوران مردمی هستند که در حد اعلا نادانی و حماقت، تمام سوء استفاده های استعمارگران را از زور و قدرت و ایجاد خفقان در ملل ستمکشیده مشرق زمین می ستایند و قضاوت آنها مانند کودکان بی شعور و بیرحم است، زیرا آنان :

هر فرد آسیایی را که کشته شود، در حکم یک قربانی در برابر محراب آینده اروپا تصور می کنند، وقتی به این داوران سنگدل خبر میرسد که در مشرق زمین مصیبتی مانند سیل، زلزله، قحطی، بیماری و آگیر دارد پیش می آید، با خوشحالی فریاد میزنند: مسیحیت و تمدن!! بزودی در جهان پیروز میشود.

اینست نقشه راه که همواره با نام عیسی مسیح آغاز میشود !!

استعمار مساوی با استثمار

گفتیم که استثمار سابقه ای کهن در تاریخ تمدن بشری دارد که همواره با اجتماعات انسانی همراه و همگام بوده است. ولی استثمار که بمعنی آبادانی خواستن و طلب آبادانی کردن است، تا قبل از دو قرن اخیر معنی حقیقی و لغوی خود را داشته است.

اما، از دو قرن پیش این واژه :

اولاً : در ردیف و همپراز معنی استثمار قرار گرفته است.

ثانیاً : این دو واژه بر خلاف معانی حقیقی خود، تبدیل به معنی بدترین صفات، زشت ترین کلمات بکار گرفته میشود و در جوامع پیشرفته مشرق زمین، از جمله ایران، این دو واژه در صف و ردیف دشنامهای سیاسی و دیپلماتیک قرار گرفته است.

یکی از حربه های استعمارگران در قرون گذشته، بکار بردن یک کلمه، یا یک اصطلاح سیاسی، بعنوان یک مکتب و یک راه حل سیاسی است.

این لغات و اصطلاحات سیاسی در طول تاریخ معانی خود را بکلی از دست داده اند و یا اینکه نحوه عمل سیاست مداران و سیاست پیشگان جهان، با توجه به شرایط زمان و مکان آنچنان با هم تغییر داشته که رنگ آن (واژه) یا اصطلاح سیاسی یکصد و هشتاد درجه تغییر کرده است.

برخی از این واژه ها که به موضوع استثمار و برنامه های استعماری جهان امروز مربوط میشود بشرح زیر است : (استعمار، استثمار، کشورهای تحت الحمایه، کشورهای مشترک المنافع، پیمانهای نظامی و اقتصادی، کشورهای مینیاتوری، جمهوری، سلطنتی، پلورالیسم و از همه مهتر و خطرناکتر واژه دموکراسی است که با معنی فرینده خود بعنوان جدیدترین حربه سیاسی وارد برنامه های استعماری شده است.

البته در این مختصر جای مرور کامل در مورد تمام این اصطلاح سیاسی نیست، اما از آنجا که در حال حاضر هر یک از کشورهای استعمارگر و استثمارطلب برای آینده کشور، و کسب منافع خود خوابهای طلایی می بینند و هر یک از این کشورها، عوامل خود را طوری تعلیم داده اند که با بهره برداری و اعمال سیاست های ریاکارانه خود، هر یک از یکی از این واژه ها و اصطلاحات سیاسی را مورد استفاده قرار دهند. و از آن مهتر مردم کشور ما هستند که بدون آگاهی و بررسی عمق مطالب یکی از واژه ها و اصطلاحات سیاسی را بعنوان خط مشی خود استعمال می کنند.

تجربه های گذشته و جدید در مورد واژه ها و اصطلاحات سیاسی

1- استعمار

از دو قرن پیش که واژه استعمار بهانه برای غارت ثروت های طبیعی و نیروهای انسانی مشرق زمین بکار رفت، روشنفکران ملل آسیایی و آفریقایی، این واژه را در حد تقدس می ستودند. چه عیبی داشت عده ای اروپایی، مسخ شده که احساسات به اصطلاح انساندوستی آنها را به هیجان آورده است میخوانند برای مشرق زمین که طلب عمران و آبادی می کند چیره شوند.

شاید تعجب کنید که در بعضی از کشورهای استعمارزده مانند مصر، هنوز هم شرکت های خدمات اجتماعی و عام المنفعه نام استعماری بدنبال خود دارد مانند شرکت استعماری توسعه کشت برنج و غیره!!?

بنابراین واژه استعمار در دوران نخستینی که وارد بازار سیاست شده معنی بسیار دل انگیزی داشته و طیف روشنفکر و آوانگارد (واژه فرانسوی بمعنی کسانی که آینده جلوتر را می بینند!) تصور میکرده اند. همین روزهاست که کلکته با لندن از نظر آبادانی و مدنیت همسری می کند. و عجیب تر اینکه متوجه نشدند، روشنفکران انگلیسی نوع حکومتشان مشروطه!! است که ذیلاً به غلط بودن این اصطلاح اشاره خواهد شد.

در کشورهای استعمارزده، آبادانی هانی انجام گرفت ولی در جهت منافع کشورهای استعمارگر و دریغا که نصیب صاحبان اصلی کشور استعمارزده نه تنها آبادانی نبود، بلکه ویرانی مطلق در ساختار فرهنگی و اجتماعی آن کشورها بود.

استعمار به جای استثمار

کشورهای استعمارزده، یا بهتر بگوئیم طعمه های هیولای استعمار هنگامی بخود آمدند که چند نسل قربانی جنگ و برادرکشی و تجزیه شدن و قتل و غارت و حزب بازیهای بی ثمر و سایر تقلیدات نفرت انگیز فرهنگ غریبان شدند. آنها کلاغهایی شده بودند که به هوس تقلید از خرامیدن کبک دری، راه رفتن پر قر و قنبیله و کلاغانه خود را هم از یاد برده بودند.

آقا زاده ها و دختران طبقه مرفه که خانواده آنها به پاداش خیانت به میهن و خوش خدمتی به اربابان خارجی، به آلفا، علوفی رسیده بودند، مسافرتهایی به کشورهای ارباب و اربابان کردند و از مشاهده اوضاع کشورهای استعمارگر و مقایسه آن با وضع نابسامان کشور خودشان، سر و گوششان به جنبش افتاد و بجای رشته تحصیلی که برای دنبال کردن آن به کشورهای خارج سفر کرده بودند، آنچه ارمغان برای کشور خود آوردند معجونی از سوغات فرهنگی بیگانه، و نگاهی تحقیرآمیز به فرهنگ و رسوم کشور خویش و مقداری هم ریشه ها و پیازچه های رشد و نمو، احساسات ضد غربی، ضد امپریالیستی و تضعیف نیروهای فرهنگی و قومی و بالاخره سرخوردگی و ناامیدی به زندگی بود و هرگاه شرایط اجتماعی تحولی را ایجاب میکرد همین طبقه رهبری ناخرمدانان اکثریت بلا تکلیف و ناامید را بعهد می گرفتند و همان شد که از چاله به چاه سرنگون شدند.

استعمارگران که از کارایی اصطلاح استعمار ناامید شدند، دکان استثمار را گشودند که شاید با تغییر نام کاری را مشابه با مشروعه ولی بصورت مشروطه انجام دهند. ولی این دکان هم خیلی سریع تخته شد.

اگر بخواهیم به شرح انواع جنایت های وحشیانه که همین مدعیان برتری نژادی در کشورهای مستعمره خود بپردازیم به کتاب های چندین هزار برگی نیاز خواهد افتاد. در اینجا فقط شرح بسیار مختصر و فهرست واری از این جنایات را می شماریم تا اطمینان حاصل کنیم استعمارگران از یک دلار منافع خود ولو بقیمت از دست رفتن جان چندین هزار بیگانه نمی گذرند:

- در سال 1492 و 1497 وقتی فاتحان کریستوفر کولومبوس به نزد پادشاه کاستیل و لنون رفت و در همین زمان يك فرد ونیزی بنام جیووانی کابوت در بریستول انگلستان يك شرکت کشتیرانی تأسیس کرد و بالاخره از اقیانوس گذشته وارد خاک آمریکای جنوبی شدند و تصور کردند به هندوستان رسیده اند و برخلاف انتظار و با استقبال گرم مردم بومی روبرو شدند. ولی اسپانیایی ها و ونیزی ها آن بومیان نجیب را آدم نمی شمردند . چون اسب در دسترس نبود همین نژاد برتر اروپایی بمحض اینکه يك انسان بومی را می یافتند به بینی هایشان حلقه فلزی می زدند، گردنهایشان را با زنجیر می بستند و از آنها بعنوان اسب و خر و حیوانات بارکش استفاده می کردند.

این باربران وظیفه داشتند واگنهای محل توپ ، لنگرها و افزارهای سنگیم کشتی را حمل کنند . اسپانیایی ها در خشکی بومیان را بکار در معادن نقره و کشتزارهای خود وادار می ساختند و آن بخت برگشتگان را با کوچکترین نافرمانی سخت کیفر میدادند . آنها را با خانه ها و خانواده هایشان بجرم امتناع از فرمانبرداری یکجا آتش می زدند و بچه های معصومی که با بدنهای نیمه سوخته از خانه خارج میشدند و دیوانه وار فریاد میزدند و میدویدند ، با گلوله هدف قرار میدادند .

اسپانیایی ها سگهای وحشی خود را طوری پرورده بودند که بفرمان صاحب خود به هر انسانی حمله میکردند . سگها خود را روی بومیان می انداختند و گلویشان را می دریدند .

این عمل کار تازه ای نبود . رومیان هم در جزیره کورسیکا همین جنایت را با ساکنین بومی آنجا قرار میدادند. اسپانیایی ها پس از قتل عام بومیان غنایم جنگی را قسمت میکردند و سگان هم از این عنایم جنگی بهره مند میشدند .

سگ خون آشام معروف بنام لنون سیکو که به يك اسپانیایی تعلق داشت، بعلیت دردین گلوی چندین بومی فراری، هزار فلورن جایزه دریافت کرد !! البته جایزه به صاحبش که يك اسپانیولی بود تعلق گرفت .

بومیان از وحشت میهمانان ناخوانده خودکشی میکردند.

در شهرهایی که فاتحان بنا کرده بودند ، جنگهای وحشیانه ای برای کسب قدرت و ثروت در میان خودشان بوقوع پیوست. کریستوفر کولومبوس را با غل و زنجیر ، از همان مسیر اکتشافی خود به اسپانیا بازگرداندند و واسکو نووی نژ دو بالیوا یعنی نخستین دریانوردی که اقیانوس آرام را دیده بود به مرگ محکوم شد و سر خون آلودش بر روی خاک قاره ای که کشف کرده بود در غلتید .

آمریکانیها وقتی که باصطلاح متمدن شدند ، سودآورترین تجارتشان خرید و فروش برده های سیاه بود. آنها به اقصی نقاط کشورهای آفریقایی می رفتند، دهکده ها را به آتش می کشدند ، مردان و زنان سیاه را قتل عام میکردند و کودکان یتیم و بی خانمان را دسته دسته به زنجیر کشیده به اسارت می بردند و به کشورهای مختلف جهان میفروختند .

اخته کردن بردگان

غرب زمینان در همان دوران که دعوی برتری نژادی میکردند ، بردگان خردسال سیاه را بطرز وحشیانه ای اخته کرده ، در بازارهای برده فروشان بفروش میرساندند زیرا اخته کردن کودکان اشکالات بسیار بشرح زیر داشت :

1- مخارج اخته کردن بشکل بردین و قطع اعضاء شامل دستمزد پزشك جراح!! و مخارج دوران نقاهت .

2- مخارج اخته کردن بدون قطع اعضاء، زیرا در مورد قطع عضو ، محل جراحت بشکل رقت آور و زننده ای درمی آمد و خریداران بردگان ترجیح میدادند بدون قطع آلت رجولیت و بیضه ها اختگی صورت گیرد. برای اجرای این منظور ددمنشانه طریقه وحشتناکی را غربیان کشف کردند . به این ترتیب که هر روزه بمدت يك ماه، بمدت چند ساعت ،

پسر بچه نگون بخت را لخت و عور میکردند و آنگاه دست و پای او را به درختان می بستند بطوریکه پاهایشان باز بماند . آنگاه بوسیله دو تخته باندازه 6 در 20 سانتیمتر بیضه های کودک را در حال فشار سخت مالش میدادند .

بدیهی است درد فوق العده و غیرقابل تحمل این عمل جنایت آمیز موجب فریادهای دلخراش کودک اسیر میشد بحدی که پس از چند دقیقه از هوش میرفت . دوباره با ریختن آب سرد روی صورت طفل، و بهوش آمدن او عملیات مالش دردناک بیضه ها در میان دو تخته اخته سازی ادامه پیدا میکرد و فریاد جانکاه کودک و بیهوش شدن و بهوش آمدنش تکرار میشد . و پس از حدود یکماه تکرار همه روزه این عمل بیضه های بکلی آب شده و اثری از زخم در بدن طفل بجای نمی ماند ولی برای ابد کودک نگون بخت از نیروی جنسی محروم شده بود .

3- تلفات، برنامه های اخته سازی چه در مواقع جراحی و چه بطریقی مالش، که اغلب اوقات منجر به مرگ طفل میشد.

4- توجه به رقت قلب خریداران برده ها که تاب و توان زجر کشیدن کودکان را هنگام اخته شدن نداشتند .

5- ممکن بود طفل خریداری شده بوسیله خریداران، هنگام اخته شدن گرفتار نقص عضو یا بیماریهای فلج و جنون های مختلف و حتی بیهوشی منجر بمرگ گردند .

به این ترتیب اطفال اخته شده، بمراتب گرانتر از سایر اطفال غیراخته شده بودند .

رفتار آمریکانیها با این بردگان آنچنان غیرانسانی و وحشیانه بوده است که خاطره آن جنایات بوسیله کتابها و فیلمهای موجود قلب هر انسان آزاده ای را بدرد می آورد .

کشتار بی گناهان سیاه پوست بوسیله سکت های مذهبی مختلف از جمله کوکلس کلان ها کثیف ترین اوراق تاریخ را رقم زده است .

یک سوداگر برده فروش آمریکایی که در سال 1870 تعداد دو هزار و پانصد برده سیاه پوست شامل کودکان پسر و دختر که ششصد نفر از پسران اخته شده بودند ، هنگام عبور از نواحی جنوب آفریقا در اقیانوس کشتی حامل بردگان دچار نقص فنی شد . کاپیتان کشتی تشخیص داد برای عبور سریع از منطقه که هوا هم رو به توفان بودن میرفت، باید از بار کشتی کاسته شود . بازرگان خودپرست ترجیح داد تمام دو هزار و پانصد برده بدبخت را به دریا بریزند تا طعمه کوسه ها شوند . جالب اینجاست که کشتی پس از خالی شدن بردگان در دریا غرق شد و چون در آن نواحی کوسه سفید درنده بسیار است، فقط 12 نفر برده سیاه بطرز معجزه آسائی از مرگ نجات یافتند و یک کشتی مسافری قبل از آنکه آنها هم طعمه کوسه ها گردند، آنها را نجات داد .

تمدن مسیحی و...

طرح و ترویج عنوانهایی مانند تمدن مسیحی و جامعه دول اروپایی و مأموریت اروپایی نشر تمدن و همچنین مسئولیت نژاد سفید در توسعه تمدن همه و همه در قرن نوزدهم میلادی صورت گرفته تا تفاوت ملل استعمارگر اروپایی و ملل مستعمره شرقی بیشتر مجسم گردد و نشان دهند که استعمار و استثمار بصورت مبارزه خیرخواهانه در راه ترقی و سعادت غیراروپاییان بایستی مورد قبول جهانیان قرار گیرد .

ترقی و سعادت که استعمارگران انگلیسی نشان دادند که معنی خیرخواهانه کدامست!!

از زمانیکه استعمارگران اروپایی با نابود کردن شخصیت‌های میهن پرست در تمام کشورهای مستعمره و روی کار آمدن عناصر خریداری شده از میان گرداندگان همان مملکت، زمام امور را در دست گرفتند، در سایه پیشرفت سریع ملتهای

مغرب زمین و تسلطی که در نتیجه این پیشرفت ها بر سرنوشت ملل شرق بدست آوردند اروپائیان بر این باور شدند که پیشرفت آنها نشانه برتری تمدن آنان نسبت به مردم آسیا می باشد.

اروپائیان با کمال قساوت مردم آسیا را بعنوان جانوران زیانکار می کشند و اموالشان را به غارت بردند . در چین برای تحمیل تریاک به مردم و معتاد ساختن هرچه بیشتر چینیان به مصرف تریاک، ناجوانمردانه می جنگیدند.

جنایتی هول انگیز

استعمارگران انگلیسی وقتی نتوانستند پارچه های فاستونی خود که در شرف پوسیدگی بود به مردم هندوستان بفروشند، متوجه شدند علت شکست پارچه های انگلیسی در بازارهای هند وجود پارچه های دست باف و ساری های ابریشمی است که با دست های کوچک دختران هندی بافته میشد . فقر و گرسنگی در سرزمینی که میتواند بهترین محصولات کشاورزی را بیار آورد در هندوستان آنچنان بیداد میکرد که این دختران گرسنه با روزی 18 ساعت کار فقط نان بخور و نمیری برای خود و احتمالاً اولیاء خود را بدست آوردند. ولی تعداد زیاد این دختران گرسنه و دقت و سلیقه ای که با مزد کم یعنی هیچ بکار میبردند بزرگترین رقیب برای پارچه های ماشین باف انگلیسی بود .

عاملین استعمار انگلستان برای از بین بردن این رقابت دست به جنایتی زدند که در تاریخ بشریت نظیر و شبیهی ندارد. انگلیسی ها اقدام به دستگیری تمام دختران خردسال کردند ، چه آنها که در کارگاهها به بافندگی اشتغال داشتند و چه آنها که در مدرسه ای درس میخواندند و یا بیکار بودند . ظرف مدت سه ماه تمام دختران خردسال منطقه عظیمی از هندوستان از سن شش تا شانزده سال می زیستند باتمام رسید . خانواده های این قربانیان بیگناه چون در بازداشتگاه به آنان غذای مختصری میدادند نخست اعتراضی نکردند . هنگامیکه اعتراضات خانواده های دختران دستگیر شده به انفجاری شدید تبدیل شد که دختران آزاد شدند . در حالیکه تمام ده انگشت دست های کلیه دختران قطع شده بود .

انگلیسی های جنایتکار که دم از برتری نژادی میزدند به اعتراض گران لقب یاغی، خائن و عاملین براندازی سلطنت مشروطه بریتانیای کبیر!! لقب دادند و آنچنان آدمکشی براه انداختند که جنایات مغولها در مقابل آن موضوعی عادی بنظر میرسید .

مدیر کارخانجان بافندگی انگلیس با کمال وقاحت گفت :

همینقدر که ما تمام مردان و زنان هندی را بدار نمی زنیم بایستی راضی باشند !!?

و از آن دردناک تر اینکه برای چند تن انگلیسی که از رفتار هم میهنان خود در هندوستان به وزارت امور خارجه انگلستان شکایت کرده بودند گفتند :

وحشیگری های مأمورین کمپانی هند شرقی و عوامل وابسته به دولت انگلیس و حرکات شیطانی و بیرحمانه آنها موجب میشود که میسیونهای مذهبی با دلجویی هائی که از مردم میکنند ، محبوبیتی بدست آوردند و موجب پیشرفت تمدن مسیحی میگردند .

غارتگری و بهره برداری استعمارگران از منابع حیاتی و نیروهای انسانی آسیا و آفریقا آنچنان به رونق اقتصادی کشورهای اروپا افزود که مؤلفان دوره مفصل و معتبر تاریخ تمدن بشری نوشته اند :

هیچ نگرانی در میان نبود و حتی تصور ضعیفی هم نمیشد که روزی برسد که ملتهای اروپا ناچار شوند از آسیا بیرون بروند و یا از آن بعیدتر مجبور گردند به کشورهای آفریقائی استقلال بدهند .

لرد کرزن گفته بود :

من يك كلمه استدلالهاي شما را حتي اگر بگويند عدد 2 به اضافه 2 چهار ميشود... قبول كنم . اگر عقیده داشته باشید به يك نفر از مردم آسیا میتوان متمدن گفت !! و یا اگر بگویند یکی از اهالی مشرق زمین وحشی نیست!!?

باختریان آنقدر در شمردن برتری نژاد خود و ملت های آسیا زیاده روی و مبالغه کردند که بعضی از مأمورین عالیرتبه استعمار از آن منزجر و شرمسار شدند.

سر توماس مونرو یکی از مأمورین عالیرتبه انگلیسی در هند به مافوق خود گزارش داد :

این حرف دیگر خیلی کهنه شده است که به اهل خاور نمیتوان اعتماد کرد، چون زیاد نادرستند این ایراد در شرایط متشابه به افراد هر کشور اطلاق میشود . هیچکس هرگز باور نکرده است که کارمندان رسومات و گمرکات دولت انگلستان افراد درستکاری هستند .

فاتحان انگلیسی، هندی های اصیل محلی با بیرحمی و شدت عمل بسیار رفتار نموده اند و در حد افراط به آنان اهانت های خشم آلود روا داشته اند. هیچ بیگانه ای به اندازه ملت انگلیس هندیها را تحقیر نکرده است. این رفتار نه تنها شرافتمدانه نیست بلکه از سیاست دور است که تمام اخلاقیات ملتی را که زیر تسلط ما افتاد است خراب کنیم (سرتوماس مونرو منقول بوسیله ارواردز Nel Mentor, History of India Michel Edwards, لندن، 1967، صفحه 235).

جی ولز در خلاصه تاریخ جهان (A Short History of the Word, H.G. Wells) رویه ملتهای باختر را در چند جمله زیر خلاصه میکند :

ترقی سریع مغرب در دو قرن اخیر سبب شد که بدون توجه به هزاران سال سابقه تاریخی خاورمیانه و آسیا ملل اروپا ترقی را بصورت يك امر صرفا غربی جلوه دهند و يك سلسله فرضیه های تازه و عجیب و غریب راجع به برتری نژاد باختر نسبت به مردم جهان بسازند .

مزایای بسیار موقتی که در نتیجه انقلاب فنی اروپائیان نسبت به دیگر سکنه جهان بدست آوردند در چشم مردمی که از نظائر این وقایع در تاریخ بکلی بیخبر بودند، دلیل پیشوایی قطعی و ابدی اروپا نسبت به بشر بود .

این مردم متوجه نبودند که علم و ثمرات آن قابل انتقال است، متوجه نبودند که مردم چین و هند نیز میتوانند تحقیقاتی را با همان شایستگی فرانسویان و انگلیسیها انجام دهند .

اروپائیان عقیده داشتند که یکنوع قوه نمو فکری و ذاتی در باختر و يك نوع تنبلی طبیعی و محافظه کاری در خاور تفوق و برتری اروپا را برای همیشه تأمین خواهد کرد .

ر. لیلینگ، شاعر انگلیسی يك سلسله شعر راجع به برتری ذاتی نژاد انگلیسی و نژاد سفید و تفاوت شرق و غرب ساخته است که آثار شوم آن هنوز در اذهان نژادپرست های انگلیسی باقیست .

نویسندگانی مانند جان استوارت میلز نویسنده کتاب رساله ای در باره آزادی حتی از اطلاق عنوان متمدن به ملل آسیا احتراز می جستند .

از آنجا که این رشته سر دراز دارد و اعمال وحشیانه و خودخواهانه ملل غربی موجب عکس العمل های شدید از طرف شرقیان گردیده است که توضیح آن مثنوی را هفتاد من کاغذ می کند. اما رویهمرفته غربیان همواره تلاش نموده اند، وقتی در ادامه يك روش با شکست روبرو میشوند ، از راه فریبکارانه دیگر وارد شوند .

گفتم که بر خیالت راه نظر به بندم

گفتا که شیرو است این از راه دیگر آید

هنگامیکه مشیت غربیان از هر جهت رو شد، نخست عنوان کشورهای مشترک المنافع را پیش کشیدند. اشتراك منافع يك کشور تحت ستم و مستعمره با يك دولت استعمارگر مقتدر که هیچگونه موازین اخلاقی و انسانی را رعایت نمی کند به این مثل مضحك می ماند :

سرباز وظیفه ای را گفتند درآمد ماهیانه ات چند است گفت من و تیمسار جمعا بیست و هشت هزار و نهصد و هفتاد و سه تومان و پنجریال و ده شاهی حقوق می گیریم که از این مقدار مبلغ هفده ریال و نیمش حقوق ماهیانه من است و بقیه از آن تیمسار.

برای رفع خستگی در این باره به آن شعر معروف در باره تقسیم میراث دو برادر اشاره می کنیم که برادر بزرگتر اموال پدر را به شرح زیر میان خود و برادر خردسالش تقسیم نمود و رضایت او را هم زیرکانه جلب نمود :

آن قاطر چموش لگد زن از آن من

و آن گربه مؤمنو کن بابا از آن تو

از صحن خانه تا لب بام از آن من

از بام تا به اوج ثریا از آن تو

آری ، این بود سهمیه بندی استعمارگران مقتدر با کشورهای اسیر و ضعیف (مشترک المنافع)

دکان استقلال فروشی

پس از این بازیها دکان استقلال طلبی و آزادسازی کشورهای مستعمره آغاز شد . هر روز يك کشور جدیدالتأسیس وارد تاریخ گردید . کشورهای بزرگ قطعه قطعه شد . نیروهای متحد و متمرکز درهم شکست که شما خود بهتر دانید که این کشورهای تازه استقلال یافته بجز يك نام و يك پرچم ! سرمایه ای دیگر ندارند .

عطای استقلال های آبی و قلابی از طرف استعمارگران به کشورهایی که مورد استعمارشان بوده نه تنها گریه از گره های کور آن ملک و ملت نگشوده بلکه آن تیره بختان را گرفتار مصیبت های سخت تری نموده است . استعمارگران وقتی در کشوری رسوایی های غیرقابل جبران به بار می آورند ، چاره ای جز کنار گذاردن مهره های سوخته سیاسی خود ندارند و هر دوران با اتکاء به يك نام مردم فریب ملت های تحت ستم و عصیان زده را برای مدت طولانی جدید سرگرم میسازند . مزدوران جدید که ملت ها با آنان آشنایی کامل ندارند ، جانشین مزدوران و جاسوسان رسوا شده قبلی میگردند. خر همان است و فقط پالان عوض شده است.

جاسوسان تازه، زمام امور مملکت را ظاهراً در دست می‌گیرند و اربابان غارتگر اجنبی به تاراج سرمایه‌های ملی مشغول میگردند.

کشورهای استعمار زده، یا بهتر بگوئیم طعمه‌های هیولای استعمار هنگامی بخود آمدند که چند نسل قربانی جنگ و برادرکشی و تجزیه شدن و قتل و غارت و حزب‌بازیهایی بی‌ثمر و سایر و سایر تقلیدات نفرت‌انگیز از فرهنگ غربیان شدند. آنها کلاغهایی شده بودند که بهوس تقلید از خرامیدن کبک دری، راه رفتن بر قر و قنبیله و کلاغانه خود را هم از یاد برده بودند.

آقا زاده‌ها و دختران طبقه مرفه که خانواده آنها به پادشاه خیانت به میهن و خوش خدمتی به اربابان خارجی، به آلف و علوفی رسیده بودند مسافرت‌هایی به کشورهای ارباب و اربابان کردند و از مشاهده اوضاع کشورهای استعمارگر و مقایسه آن با وضع نابسامان کشور خودشان، سر و گوششان به جنبش افتاد و بجای رشته تحصیلی که برای دنبال کردن آن به کشورهای خارج سفر کرده بودند، آنچه ارمغان برای کشور خود آوردند معجونی از سوغات فرهنگی بیگانه، و نگاهی تحقیرآمیز به فرهنگ و رسوم کشور خویش و مقداری هم ریشه‌ها و پیازچه‌های رشد و نمو، احساسات ضد غربی، ضد امپریالیستی و تضعیف نیروهای فرهنگی و قومی و بالاخره سرخوردگی و ناامیدی به زندگی بود. و هرگاه شرائط اجتماعی تحولی را ایجاد میکرد همین طبقه رهبری ناخردمندانانه اکثریت پلاتکلیف و ناامید را بعهده می‌گرفتند و همان شد که از چاله به چاه سرنگون شدند.

استعمارگران که از کارایی اصطلاح استعمار ناامید شدند، دکان استثمار را گشودند که شاید با تغییر نام کاری را مشابه با مشروعه ولی بصورت مشروطه انجام دهند. ولی این دکان هم خیلی سریع تخته شد.

کشورهای تحت الحمایه و تحت نفوذ

اروپاییان هر جا از پا پس میزنند، با دست پیش می‌کشند. در تمام کشورهای استعمارزده وقتی چهره کریه استعمارگران مشخص شد بوسیله خودشان به استعمار و عوامل استعمار حمله ور شدند و با بیان خواهان دموکراسی و آزادی استعمار نوعی آفریدند.

آنچه گفتیم که استعمار به این معنی که قومی سرزمین قوم دیگر را بدون رضایت ملت مغلوب به زور یا هر ترتیب دیگر در اختیار بگیرد در تمام طول تاریخ وجود داشته است. استعمار خود یک صورت دیگر از امپریالیسم وحشی است که به احتمال قوی این اصطلاح از نیمه قرن نوزدهم بکار گرفته شده است (1870 میلادی به اینطرف). بعداً در اثر مفتضح شدن اصطلاح استعمار به منطقه تحت نفوذ و تحت الحمایه تبدیل گردید که هیچ تفاوتی با واژه استعمار نداشت و بطور موقت یکی دو نسل را از شور و هیجان ضداستعماری می‌انداخت.

تحت الحمایه و تحت نفوذ دقیقاً همان مفهوم شعر معروف شعر اجل سعدی را در گلستان می‌رساند :

شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی ولیکن عاقبت گرگم تو بودی

تأثیر استقلال آمریکا

اضافه کنم که اصطلاح منطقه نفوذ در پیمان برلین (1885م) استعمال شده است .

تا سال 1775م که آغاز انقلاب آمریکا بوده است، اروپائیان تمام قاره آمریکا را زیر تسلط استعماری خود درآورده بودند ولی تا آن سال متصرفات اروپائیان در آسیا و آفریقا هنوز توسعه زیاد نیافته بود و شایان اهمیت نبود .

تا سال 1815م هیچک از کشورهای مسلمان شمال آفریقا (جز ناحیه کوچکی در طنجه در مراکش) زیر سلطه اروپا دنیامده بود . هنوز دریای مدیترانه اروپا را از جهان اسلام جدا میکرد و ترکان عثمانی مسلمانانی بودند که بر قسمتی بزرگ از اروپای عیسوی حکومت میکردند .

اما در مدت بیست سال (از 1879 تا 1899 میلادی) اروپائیان تقریباً تمام قاره آفریقا را میان خود تقسیم کردند .

پس از انقلاب آمریکا (1775م) ، دولت انگلستان مستعمره ای را از دست داد که بعداً بنام ایالات متحده آمریکا وارد تاریخ شد و از آن تاریخ شور استعمارطلبی چندی تخفیف یافت (از سال 1850)

ولی از سال 1850 تا جنگ اول جهانی (1914م) شور استعمارطلبی و استثمارگری آنچنان شدت و توسعه یافت که باعث بروز جنگ جهانی اول (14-1918م) در تمام عالم گردید .

ادامه دارد